

حکایت از مثنوی مولوی "عبرت و پند گرفتن"

نویسنده : دکتر بصیر کامجو

2014 میلادی

در جنگلی که نزدیک کوهستانی بلند قرار داشت ، شیری به همراه گرگ و روباهی زندگی می کرد. شیر سلطان جنگل بود و گرگ و روباه ، در همه کار ها از او پیروی می کردند .

اما شیر در رفتار های خود تند خو بود ؛ او خیلی زود ، عصبانی می شد و همه چیز را برای خودش می خواست ؛ هر شکاری که بدست می آوردند ، ابتدا شیر از آن می خورد ، تا سیر شود و سپس از آن هر چه اضافه می آمد به گرگ و روباه می رسید. روزی مثل همه روزها ، تصمیم گرفتند که به شکار بروند . پیش از حرکت ، نقشه های خود را تنظیم کردند تا آنروز ، غذای بیشتری بدست بیاوردند . گرگ و روباه پشت سر شیر بطرف کوه حرکت کردند تا شاید در آنجا شکار بهتری پیدا کنند !

آن روز یکی از روزهای شکار آنان بود ؛ پس از تلاش و کوشش بسیار سه شکار به دست آوردند ؛ یکی گاو وحشی بزرگ ، دیگری یک بزکوهی و آن یکی هم خرگوشی چاق و چله . وقتی هر سه آنها ، صید ها را در یکجا جمع کردند ، گرگ و روباه می خواستند که شیر با عدالت رفتار کند و حد اقل این یکبار هم که شده ، غذای بیشتری نصیب شان شود .

انگار شیر ، از این قضیه بویی برده بود ، بدون هیچ عکس العملی روبه گرگ کرد و به او گفت : " ای گرگ ! برای نخستین بار می خواهم ، شکار هارا در اختیار تو قرار دهم تا آنها را میان ما تقسیم کنی ؛ تمام دقت خود را بکار گیر تا مبادا اشتباه کنی .

" گرگ بیچاره با خوشحالی تمام ، نگاهی به روباه و نگاهی به شیر کرد آنگاه بسوی صید ها رفت ، کمی فکر کرد و گفت : " کاملن روشن است که تقسیم چه گونه باشد ؛ شیر از همه ما بزرگتر است ، پس سهم او هم باید بزرگترین شکار باشد؛ یعنی گاو وحشی . این بز کوهی هم سهم من است ؛ چون پس از شیر من قوی و بزرگتر هستم . این خرگوش چاق و چله هم نصیب روباه خواهد شد ؛ زیرا او از همه کوچکتر است شکار خرگوش روباه کاملن سیر خواهد کرد ."

گرگ به نظر می رسید ، که از تقسیم خود راضی است ، با شادمانی به شیر روباه ، نگاه کرد ؛ گویی فراموش کرده بود که شیر اخلاق تنندی دارد . روباه از تقسیم گرگ راضی بود ؛ اما متوجه شده بود که اتفاقات بدی در حال افتادن است .

ناگهان شیر به گرگ اشاره کرد که : " بیا اینجا ! "

گرگ بیخبر از همه جا ، به سوی شیر رفت . شیر باخشم به او گفت : " از کی تا حالا ، تو در پیش من اظهار وجود می کنی ؛ حالا که ما هیچ نمی گوئیم ، توهنکاری دلت می خواهد انجام می دهی ؛ تو هنوز این را نفهمدی تا من اینجا هستم ، حق نداری صحبت از نصیبت بکنی ! " به دنبال این سخنان ، ناگهان به گرگ حمله کرد و با چند ضربه او را کشت .

روباه از دیدن این صحنه وحشت کرده بود و خشکش زده بود ؛ می توانست فرار کند و نه با شیر به مبارزه برخیزد . در این هنگام که شیر گرگ را از میان برده بود ، نگاهی به روباه کرد و گفت : " خُب! بگو ببینم . نظر تو در باره تقسیم این شکار ها چیست ؟ ! " روباه سعی کرد تا بر خود مسلط شود . آب دهانش را قرت داد و از ترس و اضطراب خود ، کم کرد . نگاهی به شکار ها و نگاهی به شیر کرد ؛ اما در آن طرف ، گرگ تکه تکه شده را دید که بروی زمین افتاده است .

شیر گفت : " چه شده ؟ ما منتظریم ؟ "

" روباه که زیرکی او زبان زد خاص و عام است ، در برابر شیر سجده ای کرد و گفت : " ای شیر دلاور ! من گمان می کنم ، بهتر است جناب عالی ، این گاو وحشی را که از همه بزرگتر است به عنوان غذای اصلی ، در صبحانه بخوری تا کاملن سیر شوی . آن بز را هم میتوانی چند ساعت بعد برای میان وعده میل کنی !! اما خرگوش ، اگر برای شام نگهداشته شود بهتر است . "

به نظر می رسد که شیر این بار چندان ناراحت نیست ، و این تقسیم را عین عدالت می دانست ، پس رو به روباه کرد و گفت :

" ای روباه ! عدالت را برپا کردی ، این را از کجا یاد گرفته ای ؟ " گفت :

" ای روباه ، عدل افروختی

این چنین قسمت ، زکه آموختی ؟ "

روباہ بار دیگر با زیرکی تمام ، در برابر شیر تعظیم کرد و گفت : " ای شاه جهان ، من این عدالت را از آن جسد تکه تکه شده گرگ یاد گرفتم . " رفتار شیر به یکباره عوض شد و به روباه گفت :

" من این همه این شکار هارا به تو می بخشم ، نه به دلیل تقسیم کردن شکار ها ، یا آنکه از من ترسیده ای ؛ برای این که آنقدر باهوش هستی که از آن گرگ ، عبرت گرفته ای . به گمان من عبرت ، برترین تجربه ایست که هرکس می تواند ، بیاموزد . تو هم اکنون مانند شیر ، قوی هستی ، چون از احوال دیگران عبرت گرفته ای . "

چون گرفتی عبرت از گرگِ دنی

پس تو روبه نیستی شیرِ منی

روباہ بار دیگر ، در برابر شیر تعظیم کرد و ازین لطفی که شیر در حق او کرده بود ، بسیار سپاسگذاری کرد ؛ اما در دل باخود اندیشید که :
" اگر شیر ، اول به من می گفت ، این تقسیم را انجام بدی ، الحان معلوم نبود که چه بلای بر سرم می آمد . " نگاهی به گرگ کرد و باخودگفت : " شاید من جای او کشته می شدم . "
پس سپاس او را ، که مارا در جهان

کرد ، پیدا از پس پیشینیان

نتیجه

مولانای بزرگ ، در نگرشهای نظام ذهنی و تحلیلی و اندرزها و پیام های خویش ، تلاش ورزیده تا گونه های اسلوب شناخت حقیقت ، حقایق حیات اجتماعی و تاریخی را با : تشبیه و استعاره و با کاربرد انواع مجازها به تصویر کشاند .

خواست ما از شرح و معرفی این اندیشه های اندرزی و پند و عبرت ، بزرگان اینست که نسل دگر اندیش در پرتوی این معرفت تاریخی ، قضایایی اجتماعی ، سیاسی و علمی روز را ، از مبحث استعاره و تشبیهات به مبحث نمادین و عقلانیت عینی تبدیل نمایند . و راه را بسوی رشد و تکامل آزادی اندیشه و تکثر گرایی و عدالت اجتماعی هموار سازند .

با آموزش دقیق فرهنگ بومی و نوین عصر ما ، کار کرد های نظام سیاسی کشور را تحت نظارت گیرند . و با چشم تیز بین ، شیر ها و گرگ ها و روباه های وطن را شناسایی کنند و شعور اجتماعی را از دایره ای تفسیری فلسفه جنگل به سوی ارزش شناختی حرمت و کرامت انسانی هدایت کنند . و در جهت ایجاد زیر ساخت های همبستگی و همزیستی مسالمت آمیز ، تلاش خستگی ناپذیر نمایند .

